

بازخوانی و تحلیل ساختاری قیام‌های شاهنامه

علی آسمند جونقانی *

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۲۰

چکیده

یکی از پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در حماسه فردوسی، قیام‌ها و خیزش‌های مختلفی است که به دلیل رفتار ناشایست و ظالمانه پادشاهان اتفاق افتاده است. فردوسی در خلال داستان پادشاهان ستم‌کار ایران باستان این قیام‌ها را در اثر گران سنگ خود ثبت کرده است. این قیام‌ها و خیزش‌ها با انگیزه‌های گوناگونی در جامعه ایران اتفاق افتاده است. در این جستار با هدف تحلیل ساختاری قیام‌های شاهنامه، ضمن شناسایی پادشاهانی غیر فره‌مند که علیه آنان قیام‌هایی صورت گرفته، دلایل پرداختن فردوسی به قیام، ضد شاهان را - در شاهنامه که در ظاهر کتاب شاهان است - بازنمایی کرده‌ایم. سپس با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی به روش توصیفی - تحلیلی اقداماتی را که منجر به قیام و شورش شده بررسی و چگونگی قیام‌ها و خیزش‌ها علیه پادشاهان و نحوه مقابله و اقدامات قیام‌کنندگان را به‌عنوان یکی از پدیده‌های اجتماعی و سیاسی از منظر قدرت تصویرسازی و شاعرانه فردوسی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم. نتایج به‌دست‌آمده در هر قیام نشان می‌دهد عواملی مختلف در به وجود آمدن قیام‌ها دخیل بوده است و بیش‌تر این قیام‌ها به نابودی حاکمان انجامیده است.

کلیدواژه‌ها: فردوسی، قیام‌های شاهنامه، علل، چگونگی، نتایج.

مقدمه

ارزش و اعتبار شاهنامهٔ فردوسی برای شناخت گذشته باستانی ایران به‌عنوان مرجعی مهم در مطالعات تاریخی و اسطوره‌ای و دیگر حوزه‌های ایران‌شناسی بر کسی پوشیده نیست. امروزه پژوهشگران برای انجام مطالعات ایرانی، خود را از رجوع به آن بی‌نیاز نمی‌بینند. این اثر تصویری شایسته و واقعی از بساطت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران را عرضه کرده و بیش از هر اثر دیگری سرگذشت مردم باستان ایران را در خود بازتاب داده است. در این راستا است که شاهنامه «نامهٔ شاهان نیست. شاهنامه تنها کتابی است در پهنهٔ ادب پارسی که شاهی در آن ارزش شمرده نشده است» (کزازی، ۱۳۷۰: ۶۶)، بل که نمایان‌گر نیکی‌ها و بدی‌هاست. این اثر گنجینهٔ فرهنگ و تمدن ایرانی است و تاریخ واقعی ملت رنج‌دیده در زبان استعاری ساحری سخن‌پرداز است.

این سخن درست است که «مردم به کتابی چون شاهنامه از دو جهت نگاه می‌کردند یکی سیاسی، یعنی وسیلهٔ بازیافت شخصیت ملی خود و دیگری انسانی، یعنی کتاب حکمت و عبرت و دستورنامهٔ زندگی» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۸). از این‌روی شاهنامه را می‌توان راهنمایی برای آزادمنشی و جوانمردی خواند.

«لازمهٔ یک منظومهٔ حماسی تنها جنگ و خون‌ریزی نیست بلکه منظومهٔ حماسی کامل آن است که در عین توصیف پهلوانی‌ها و مردانگی‌های قوم، نماینده عقاید و آراء و تمدن او نیز باشد» (صفا، ۱۳۹۰: ۳۰). در تمامی دوره‌های شاهنامه عدالت از وظایف شاه آرمانی بوده و شاهانی که عدالت نمی‌ورزیدند و مصلحت‌عامه را درکنش سیاسی خود دخالت نمی‌دادند با اعتراض عمومی مواجه شده و درنهایت از قدرت ساقط می‌شدند. طبری از قول خسرو انوشیروان در نامه‌ای از او آورده «... ما هیچ وحشت و بیمی و هیچ فقدان را برای عامه خلق ناگوارتر از فقدان پادشاهی صالح و شایسته نمی‌دانیم» (کریستین سن، ۱۳۸۴: ۲۶۲-۲۶۳). در بررسی علل قیام‌های شاهنامه و عوامل نارضایتی‌های مردمی گر چه عمده آن‌ها باعث سقوط و یا اضمحلال حکومت‌ها شده است ولی کم‌تر به نقش قیام‌ها و خیزش‌های عمومی و آحاد مردم توجه شده است. در صورتی که در گزارش‌های فردوسی این موضوع به‌خوبی توصیف‌شده است و فردوسی برای انتقال از وضع موجود به وضع مطلوب راهکار شورش و سرپیچی از دستورهای شاهان و حکام ظالم و خودکامه را پیشنهاد می‌دهد. همان‌گونه که از عنوان تحقیق مشخص است اعتراضات و شورش‌هایی که به قیام مردمی منجر نشده در این تحقیق به آن پرداخته نشده است. سعی جدی شده است قیام‌های سیاسی در دوره‌های باستان طبق روایت شاهنامه مورد تحلیل و

بررسی قرار گیرد و جلوه‌های این پدیده اجتماعی سیاسی شناخته شود و گونه‌های مختلف این خیزش‌ها بررسی و میزان تأثیر این قیام‌ها در تغییر حکومت‌ها نشان داده شود. در بخشی از این قیام‌ها اختلافات موبدان با پادشاهان به صورت برجسته به تصویر کشیده در جایی که شهریاری و موبدی در دست یک‌تن قرار می‌گیرد همانند دوره جمشید و یا کی‌خسرو (شاه موبد) که هم شاه آرمانی ایران است و هم کفاره سوگند را تعیین می‌کند این نارضایتی‌ها بیش‌تر می‌شود و در بخش دیگری نارضایتی سپاهیان و بزرگان و اشراف ملموس بوده است.

در این جستار ضمن شناسایی پادشاهان غیر فرمند و ارائه تحلیلی از اقدامات آن‌ها که منجر به قیام‌ها و شورش‌های مهم شده در قالب روایت‌های باستان مطالعه و آن را از منظر قدرت تصویرسازی و شاعرانه فردوسی مورد بررسی قرار داده‌ایم. سپس سیر شورش‌های موجود و نتایج به‌دست‌آمده در هر قیام را با استفاده از منابع کتابخانه‌ای - اسنادی باهدف تحلیل ساختاری قیام‌های شاهنامه و با روش توصیفی - تحلیلی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم و به این پرسش‌ها پاسخ خواهیم داد که: انواع قیام‌های علیه پادشاهان کدام‌اند؟ چرا فردوسی در کتاب شاهنامه که به ظاهر کتاب شاهان است به قیام‌ها علیه شاهان پرداخته است؟ چه دلایلی سبب قیام و خیزش علیه پادشاهان شده است و این قیام‌ها چه نتایج و پیامدهایی داشته است؟

پیشینه تحقیق: در خصوص قیام‌های مردمی در شاهنامه جستجوگریخته چند اثر اشاره‌هایی داشته‌اند. کتاب تراژدی قدرت در شاهنامه از مصطفی رحیمی سیر قدرت را در شاهنامه مورد بررسی قرار داده است. باقر پرهام نیز در کتاب با نگاه فردوسی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران را به تفصیل بررسی کرده است. قدم‌علی سرامی در کتاب از رنگ گل تا رنج خار که به شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه پرداخته، مطالبی هرچند مختصر در این باب آورده است. محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب ایران و جهان از نگاه شاهنامه که در سال ۱۳۸۱ منتشر شده، جستجوگریخته ضمن داستان‌های شاهنامه اشاراتی در این خصوص دارد. میخائیل دیاکونوف در کتاب تاریخ ایران باستان که در سال ۱۳۸۲ روحی ارباب آن را ترجمه کرده مطالبی در خصوص رفتار پادشاهان و اعتراض رعایا به پادشاهان اشاراتی کرده است. رضا مرادی غیاث‌آبادی در کتاب رنج‌های بشری، ضمن ارائه گزارشی از قیام‌های مردمی به توصیف مختصر از منظر شاهنامه پرداخته است. رضا اوجاقی شیرمرد ضمن پایان‌نامه خود با عنوان مردم‌سالاری و خودکامگی در شاهنامه، جلوه‌های خودکامگی در شاهنامه را تبیین نموده است. در خصوص مقالات مرتبط تنها یک مقاله از ایرج مهرکی و اشرف عبدالاحدی در سال ۱۳۹۲ به قیام بهرام چوبین پرداخته است. ضمن آن‌که محمد سالار کسرایی در مقاله اندیشه سیاسی فردوسی گرایش سیاسی فردوسی را به تصویر کشیده است. در این جستار برخلاف آثار فوق، به‌طور خاص

اقدامات و رفتار پادشاهان که منجر به قیام شده، برشمرده شده و سپس روش‌های مقابله و نتایج این قیام‌ها را مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌ایم.

مبانی نظری

مطالعات ادبی-سیاسی، بررسی و شناخت دوسویه سیاست‌ورزی با ادبیات با استفاده از همه موارد موجودی است که در آن نقش افکار، ادبیات، زبان و حکومت‌ها برجسته می‌نماید. عبارت ادبیات سیاسی گویای آن است که این دانش می‌کوشد تا با رویکردی بینارشته‌ای، دو حوزه علوم انسانی را در تعامل و پیوند باهم بداند. مطالعات ادبی-سیاسی به نوعی بازخوانی فرایندهای ادبیات و کاربست آن در عالم سیاست‌ورزی است. این‌که چگونه ادبیات متناظر بر بیان مفاهیم و اوضاع اجتماعی و سیاسی یک دوره است و چگونه آن را ترسیم کرده در این حوزه مورد بررسی قرار می‌گیرد. طبق روایت شاهنامه فردوسی، جامعهٔ ایرانی از آغاز دوره گیومرت، اولین پادشاه پیش‌داد روحیهٔ قیام و شورش و ایستادگی در برابر ستم شهریاران را با خود داشته و با توجه به رفتار ظالمانه شاهان در برخی دوره‌ها با قیام و خیزش علیه ستم‌گران بیگانه نبوده است. البته در تمام این شورش‌ها، انگشت درباریان ناخرسند و کسانی از خاندان شاهی را می‌توانیم دید. حتی «قیام کاوه آهنگر که آشکارترین نمایش تجلی اراده مردم در حماسه است به میانجی‌گری فریدون که خود از تبار شاهان است صورت می‌پذیرد» (سرامی، ۱۳۷۲: ۱۷۸). با توجه به بی‌دادگری برخی شاهان نارضایتی از دربار به اشکال مختلف در سطح جامعه بروز و رواج داشته. متأسفانه این توصیف‌ها ناشیانه بوده و به جای عبارت‌هایی حرفه‌ای هم‌چون: تهاجم، یورش، شبیخون، غارت، چپاول، زورگویی، سوزاندن و به آتش کشیدن، به زیر سم ستوران انداختن، قتل و امثال این‌ها از عبارت‌های لطیف هم‌چون: فتح، تسخیر، پیروزی، گشودن، گشایش، ورود به شهر، آزادسازی شهر، رهایی، استقبال عمومی و امثال این‌گونه القاب استفاده شده است. «کشتن، اره کردن، با میخ به دیوار کوبیدن، کور کردن، زنده قطعه‌قطعه کردن از ویژگی‌های خشونت‌آمیز جامعه قبیله‌ای است» (رضاقلی، ۱۳۸۴: ۲۰۴). این روش‌های کشتن و نابودکردن مخالفان در سراسر شاهنامه به خوبی آشکار است. در خصوص روش مرگ جمشید در شاهنامه آمده است:

به ارهش سراسر به دونیم کرد جهان را ازو پاک بی‌بیم کرد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۴۹)

این تفکر منطقی به‌نظررسیده که «جهان را از و پاک بی‌بیم کرد» یعنی وقتی مجرم (به فرض که بپذیریم جمشید در مقابل ضحاک مجرم است) به‌سختی سرکوب شد و دیگر بیمی نبود که دوباره کسی مزاحم ضحاک شود. این تفکر حقوقی سرکوب‌گر را فردوسی از تلقی

ضحاک و جامعه نقل می‌کند. این تفکر تغییر جدی پیدا نکرد و ضحاک نیز با همان مکانیسم تنبیه شد. فردوسی از زبان قهرمانان خویش و یا خود، شاهان بی‌دادگر و تبه‌کار را مورد خطاب قرار می‌دهد و صریحاً ضمن معرفی آنان ریشه مفاسد موجود و موجبات فروپاشی و نگون‌ساری حکومت‌های آنان را بیان می‌دارد. او در تعریف شاه بی‌دادگر معتقد است شاه بد شاهی است که بی‌خرد، خودکامه، ستم‌گر و بدخوی است و بی‌داد او به آشوب جهان و برهم ریختن سامان جامعه می‌انجامد و فره ایزدی از او می‌گسلد. عمده‌ترین شاهانی که در سیر اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی شاهنامه به‌نوعی درگیر قیام‌های مردمی و یا سرداران خود بوده‌اند به شرح زیر است:

نحوه قیام علیه حکومت جمشید

نمونه‌های افشاگری فردوسی اولین بار در دوران جمشید اتفاق می‌افتد. جمشید بزرگ‌ترین شاه شاهنامه با هفتصد سال پادشاهی است. دوران او بهشت‌آسا است. عمرها دراز و بیماری‌ها و نداری‌ها رخت بر بسته و سراسر شادی و خرمی است.

۱- خودخواهی جمشید بلای جان او شد و کار او به شکست انجامید.

هنر چون بیبوست با کردگار / شکست اندر آورد و برگشت کار
(همان: ۴۵)

۲- جنگ و خیزش علیه او به راه افتاد.

از آن پس برآمد از ایران خروش / پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
(همان: ۵۱)

۳- موبدان و بزرگان از رفتار او سرافکنده شدند و با استبداد رأی او یارای مخالفت با او را نداشتند و «کس نیارست گفتن، نه چون».

۴- فره ایزدی از او گسست و مردم و سپاهیان از جمشید روی برگرداندند.

سیه گشت رخشنده روز سپید / گسستند پیوند با جمشید
برو تیره شد فره ایزدی / به کژی گرایید و نابخردی
(همان: ۵۱)

۵- با رفتار جمشید هرج و مرج روی داد و هرکس ادعای شاهی کرد.

پدید آمد از هر سوی خسروی / یکی نامداری زهر پهلوی
سپه کرده و جنگ را ساخته / دل از مهر جمشید پرداخته
(همان)

۶- سواران و بزرگان برای چاره‌جویی دنبال شاه جدیدی رفتند و شاهی مهتر هول پیکر جای او گماشتند و از حکومت ساقط شد.

۷- فرار جمشید اتفاق افتاد و تا صدسال پنهان از همه بود.

صدم سال روزی به دریای چین پدید آمد آن شاه ناپاک دین
(همان: ۵۲)

۸- القای این اندیشه که یک پادشاه با منیت و غرور عاقبتی جز تیره‌گونی و نابودی ندارد. خودخواهی او سبب شد به دست ضحاک با اَره دونیم شود.

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش سخن را درنگ
به آره‌ش سراسر به دو نیم کرد جهان را ازو پاک بی‌بیم کرد
(همان)

دلایل قیام علیه جمشید که به طغیان عمومی انجامید:

۱- خودکامگی و گشتن فر الهی از او؛ جمشید مغرور می‌شود. ادعا می‌کند که همه این‌ها از برکت وجود اوست در نتیجه پروردگار بر وی خشم می‌گیرد و به ذلتش می‌افکند. چرا که قدرت، تمام بخش اهورایی انسان را به موجودی اهریمنی تبدیل می‌کند:

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشان را ندید
منی کرد آن شاه یزدان‌شناس ز یزدان بی‌بیچید و شد ناسپاس...
چنین گفت با سال‌خورده مهان که جز خویشان را ندانم جهان...
همه موبدان سرفکنده نگون چرا کس نیارست گفتن نه چون
چو این گفته شد فر یزدان از وی بگشت و جهان شد پر از گفت‌وگوی
(همان: ۴۵-۴۴)

از این گفتار فردوسی «چو خسرو شوی بندگی را بکوش» نتیجه رفتار جمشید استنباط می‌شود:

۲- ناسپاسی و استبداد رأی
به یزدان هرآن کس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس
به جمشید بر تیره‌گون گشت روز همی کاست آن فر گیتی فروز
(همان: ۴۵)

نتیجهٔ کار: سقوط جمشید و دو نیم کردن او با اَره.

نحوه قیام علیه حکومت ضحاک

بعد از دوران جمشیدی دوران ضحاک سر می‌رسد. چون ایرانیان شنیدند که شاهی «پرهول» و اژدهاپیکر به نام ضحاک در سرزمین تازیان وجود دارد. ایرانیان به حضرتش روی نهادند و بر او آفرین خواندند و به شاهی انتخاب کردند. پس از مدت‌ها ظلم ضحاک محضری ساخت تا

سندی حاکی از عدالت خواهی خود به دست اعوان ظالم خودتنظیم کند اما غوغایی برخاست. کاوه محضر را پاره کرده و اعتراض را شروع می‌کند:

خروشید و زد دست بر سر زشاه که شاها منم کاوه‌ی دادخواه
یکی بی‌زبان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم
تو شاهی و یا اژدها پیکری باید زدن داستان آوری
اگر هفت کشور به شاهی تراست چرا رنج و سختی همه بهر ماست
شماریت با من باید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت
(همان: ۶۷-۶۸)

۱- کاوه فریادکنان از بارگاه بیرون آمد. درحالی‌که بر نویسندگان آن محضر نفرین می‌فرستاد و آنان را شریک دیو و هم‌دستان ستم‌های ضحاک می‌خواند:

از آن چرم کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همان گه ز بازار برخاست گرد
(همان: ۶۹)

۲- دعوت به قیام؛ وقتی کاوه مردم ناراضی را به قیام علیه ضحاک بی‌دادگر فراخواند؛ چرم پاره خود را بلند کرده و مردم دور او جمع شدند این چرم شور و هیجانی ایجاد کرد و خیزش مردمی به راه افتاد.

۳- یافتن رهبری قیام با حضور فریدون؛ کاوه با جمعیتی انبوه که برگرد او جمع آمده بودند نزد فریدون رفت. فریدون آن چرم پاره را به گوهرها و حریرهای الوان زینت داد و آن را درفش کاویان نامید.

۴- همراهی موبدان و فرمان‌بری آتشکده‌ها از قیام.

۵- به‌طوری‌که از اشعار شاهنامه برمی‌آید از دیرباز افکار عمومی نقش مهمی در جامعه داشته و در این نبرد عدالت خواهانه تمام اقشار مردم حضور داشته‌اند.

۶- از دل‌وجان شرکت کرده‌اند در این نوع از مبارزه مردم از بام منازل با پرتاب خشت و سنگ و در کوی و برزن با تیر و تیغ با عوامل حکومت جنگیده‌اند.

ز دیوارها خشت و از بام سنگ به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ
ببارید چون ژاله ز ابر سیاه پیی را نبند بر زمین جایگاه...
نخواهیم درگاه ضحاک را مرآن اژدها خیم ناپاک را

(همان: ۸۱)

۷- تصرف کاخ ضحاک؛ فریدون با همراهان به بارگاه ضحاک آمد. خواهران جم (ارنواز و شهرناز) او را از رفتن ضحاک آگاه کردند. وکیل ضحاک او را از آمدن فریدون آگاه کرد.

۸- کوبیدن گرز بر سر ضحاک و گرفتن او؛ وقتی ضحاک آمد، فریدون با گرز گاوسر بر سر او کوفت و خواست او را تباه سازد.

۹- توصیه سروش به دربند کردن ضحاک؛ سروش از آسمان فراز آمد که هنوز زمان مرگ این ستم‌گر فرانسیده است او را اسیر کرد و به راه‌نمایی سروش به البرز کوه برد و به بند کشید. او را به کوه دماوند بردند با مسما‌های گران:

بدان گرزه گاوسر دست برد	بزد بر سرش ترگ بشکست خرد
بیامد سروش خجسته دمان	مزن گفت گو را نیامد زمان
همیدون شکسته ببندش چو سنگ	ببر تا دو کوه آیدت پیش تنگ

(همان: ۸۲)

۱۰- مردمان بر فریدون گردآمدند و او را به شاهی آفرین کردند و ضحاک پس از هزار سال ستم‌گری سرنوشتی نامبارک یافت.

دلایل قیام علیه ضحاک

۱- در دوران ضحاک آیین فرزندگان منسوخ شد.

نهران گشت کردار فرزندگان	پراگنده شد کام دیوانگان
--------------------------	-------------------------

(همان: ۵۵)

۲- هنر خوار و جادویی گرامی گشت. راستی و نیکی نایاب شد.

هنر خوار شد جادوی ارجمند	نهران راستی آشکارا گزند
--------------------------	-------------------------

(همان)

۳- کسی جرأت بیان نیکی نداشت و دیوان بر کارهای زشت دستشان دراز بود.

شده بر بدی دست دیوان دراز	زنیکی نبودی سخن جز به راز
---------------------------	---------------------------

(همان)

۴- کار او همه بدآموزی غارت، کشتن و سوختن بود.

ندانست خود جز بد آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن
-------------------------	---------------------------

(همان)

۵- بریدن سر جوانان برای درمان شاه و غذا دادن به ماران دوش خود عادت هرروزه او بود.

چنان بد که هر شب دو مرد جوان	چه کهتر چه از تخمه پهلوان
خورش‌گر ببردی به ایوان او	همی ساختی راه درمان او

(همان: ۵۵-۵۶)

۶- کشتن اطفال، با خواب ضحاک مقدم معبران گفت: تعبیر آن است که کودکی به نام فریدون از مادر، زاده خواهد شد و از شیر گاو برمایه پرورش خواهد یافت و سپاه گرد او خواهند آمد و

ترا اسیر خواهد کرد. ضحاک چاره برگرداندن بلا آن دید که هر جا کودکی به دنیا آید او را بکشند ضحاک با آگاهی از گاو برمایه به کشتن گاو هم مبادرت کرد.

نتیجه کار ضحاک: سقوط و تغییر پادشاهی و بندکردن ضحاک. طبق مطالعه انجام‌شده در اسطوره‌ای نتیجه می‌گیریم که استبداد مطلق حاکم بوده است و تمامی منابع قدرت در اختیار پادشاه بوده است از این رو حتی موبدان جرأت ابراز اندیشه در برابر پادشاه را نداشته‌اند و منیت و خودخواهی و غرور و عمل کرد نادرست آنان باعث سقوطشان شده است. از نتیجه کار جمشید و ضحاک استنباط می‌شود قدرت مطلقه به فساد منجر می‌شود.

نحوه قیام علیه نوذر

با بی‌دادگری نوذر و فراموش کردن آیین پادشاهان پیشین اعتراض علیه او عمومی شد.

۱- نتیجه این بی‌دادگری شورش عمومی است که:

چن از روی کشور برآمد خروش	جهانی سراسر برآمد به جوش
بترسید بی‌دادگر شهریار	فرستاد کس نزد سام سوار

(همان)

و از سام برای حمایت درخواست کمک کرد.

۲- شکایت بردن مردم و بزرگان پیش سام، وقتی سام با لشکر به ایران رسید بزرگان ایران پیاده نزد سام رفتند و از نوذر شکایت کردند و از بی‌داد او به سام گفتند.

پیاده همه پیش سام دلیر	برفتند و گفتند هرگونه دیر
ز بی‌دادی نوذر تاجور	که بر خیره گم کرد راه پدر
جهان گشت ویران ز کردار اوی	غنوده شد آن بخت بیدار اوی
نگردد همی برره بخردی	از او دور شد فره ایزدی

(همان: ۲۸۷)

۱- درخواست عزل نوذر، بزرگان با درخواست عزل نوذر از سام درخواست می‌کنند جای نوذر به شاهی بنشیند.

۲- واسطه‌گری سام و قول او به بزرگان مبنی بر به راه راست آوردن نوذر و فرونشاندن خشم مردم.

دل او ز کژی به راه آوری	چنان کرد نوذر که او رای دید
دل مهتران را بدو نرم کرد	همه داد و بنیاد آزره کرد

(همان: ۲۸۹)

دلایل شورش علیه نودر

نودر پس از منوچهر کلاه کیبی بر سر نهاد و به محض رسیدن به قدرت بی‌دادگری را شروع کرد. فردوسی یک‌به‌یک بی‌دادگری‌های او را شرح می‌دهد:

۱- علی‌رغم توصیه‌های منوچهر به فرزندش مبتنی بر دادگری نودر طولی نکشید که از عدالت روی برگرداند.

برین برنیامد بسی روزگار که بی‌دادگر شد دل شهریار
(همان: ۲۸۵)

۲- اعتراض عمومی و قیام علیه بی‌دادگری‌های نودر همه‌جا را فراگرفت.

ز گیتی برآمد ز هر جای غو جهان را کهن شد سر از شاه نو
(همان)

۳- تمامی آیین و آداب گذشتگان خود از جمله دادگری‌های فریدون و منوچهر را درنوردید.

چن او رسم‌های پدر در نوشت آبا موبدان و ردان شد درشت
(همان)

۴- مخالفت او با موبدان و ردان و آزادگان.

۵- بنده گنج و دینار شدن و رخت برستن انسانیت از نودر.

همه مردمی نزد او خوار گشت دلش بر ره گنج و دینار گشت
(همان)

۶- دور شدن از راه خردورزی و دور شدن فره ایزدی از نودر با ویران کردن جهان.

نتیجه کار: بازآوردن به شاهی و دادگری با پند و اندرز با وساطت سام. در همین دوره به علت زیاده خواهی پادشاهان و آز و ظلم و بی‌داد آنان قیام‌هایی شکل می‌گیرد که در نهایت به کورشدن، عزل و مرگ پادشاهان می‌انجامد.

نحوه قیام علیه یزدگرد بزه‌کار

از پادشاهانی که به بی‌دادگری معروفاند یزدگرد بزه‌کار بوده که بیست‌ویک سال پادشاهی

کرده است. او از همان آغاز تهدید را شروع کرد و شمشیر کین را بست. فردوسی می‌گوید:

کلاه برادرش به سر بر نهاد همی بود از آن مرگ ناشاد، شاد
(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۱/۶: ۳۶۱)

۱- مرگ او با اسب آبی؛ فردوسی علت کشته شدن او را منیت و گردن‌کشی می‌داند.

چو گردنکشی کرد شاه رمه که از خویشتن دید نیکی همه
ز دریا برآمد یکی اسب خنگ سُرین گرد چون گور و کوتاه لنگ...
بغرید و یک جفته زد بر سرش به خاک اندر آمد سر و افسرش



- به خاک آمد و خاک شد یزدگرد چه جویی تو زین برشده هفت گرد؟
(همان: ۳۸۷-۳۸۸)
- ۲- وقتی نام‌داران ایران مرگ او را شنیدند قسم خوردند که نگذارند از نژاد او کسی پادشاه شود.
یکی مرد بر گاه بنشانند به شاهی همی خسروش خواندند
بخوردند سوگند یکسر سپاه کزین تخمه هرگز نخواهیم شاه
که بهرام فرزند او هم‌چون اوست از آب پدر یافت او مغز و پوست
برین برنهادند و برخاستند همه شهریاری دگر خواستند
(همان: ۳۹۲)
- ۳- وقتی نعمان و منذر، بهرام پسر یزدگرد را به جهرم آوردند تا به پادشاهی بنشانند شورش عمومی و مخالفت همه از رفتار یزدگرد و اعتراض همه بزرگان مانع پذیرفتن پسرش بهرام گور می‌شود و به او می‌گویند:
- به آواز گفتند ایرانیان که ما را شکبا مکن بر زیان
نخواهیم یکسر به شاهی ترا بر و بوم ما را سیاهی ترا
کزین تخمه پر داغ و دودیم و درد شب و روز با پیچش و باد سرد
(همان: ۴۰۰)
- ۴- با تصمیم همه، خسرو نامی از تخمه سرافرازان را به‌جای یزدگرد برمی‌گزینند تا این‌که از صد نامور که شایسته شاهی است بهرام انتخاب می‌شود.
- ۵- حرف دل مردم ایران از نفرت به بهرام، اعمال وحشتناک و ظلم‌های پدرش بوده است. در خصوص رفتار او می‌گویند:
- از ایران کرا خسته بد یزدگرد یکایک بران دشت کردند گرد
بریده یکی را دودست و دو پای یکی را نبد جای چالش به‌جای
یکی را دودست و دو گوش و زبان بریده‌شده چن تنی بی روان
یکی را ز تن دور کرده دو کفت از آن خستگان ماند منذر شگفت
یکی را به مسمار کنده دو چشم چو منذر بدید آن برآورد خشم
(همان: ۴۰۲)
- ۶- وقتی بهرام از اعمال و کردار پدرش آگاه شد؛
غمی گشت از آن کار بهرام سخت به خاک پدر گفت کای شوربخت
اگر چشم شادیت بردوختی روان را به آتش چرا سوختی؟
(همان: ۴۰۲)
- و خودش از اعمال و رفتار آن ظالم اظهار تنفر می‌کند و می‌گوید که ایوان او زندان من نیز بوده و می‌گوید:

لئیمی و کژی ز بی چارگی است به بی دادگر بر بباید گریست
(همان: ۴۰۳)

با اظهار تنفر بهرام گور از رفتار پدر و نشان دادن شایستگی‌ها او را به شاهی برمی‌گزینند.

دلایل قیام علیه یزدگرد

۱- شاه ترس از خود را در دل‌ها نشانند و حکومت خود را با ارباب و ترساندن مردم آغاز کرد.

کسی کو نپرهیزد از خشم ما همی بگذرد تیز بر چشم ما
همی بستر از خاک جوید تنش همان خنجری هندوی گردنش
(همان: ۳۶۱)

۲- آیین شاهی را کنار گذاشت و خردورزی نزد او بی‌ارج شد. مقام کنارنگ و پهلوان و مرد دلیر و اهل دانش نزد او با باد هوا یکی شد و کسی نزد او منزلت نداشت.

خردمند نزدیک او خوار گشت همه رسم شاهیش بی کار گشت
کنارنگ با پهلوان و ردان همان دانشی پرخرد بخردان
یکی گشت با باد نزدیک اوی جفاپیشه شد جان تاریک اوی
(همان: ۳۶۲)

۳- محبت و دادگری از او دور شد. گناه دیگران را به‌سختی مجازات می‌کرد. از رفتار او همه هم‌چون بید لرزان بودند در نتیجه مهرش از دل‌های مردم برخاست.

سترده شد از جان او مهر و داد به هیچ آرزو نیز پاسخ نداد
کسی را نبد نزد او پایگاه به‌زودی مکافات کردی گناه
(همان)

۴- با ترسی که در دل همگان نشانده بود، وزیران مسائل حکومت را پیش او بازگو نمی‌کردند و جان از تنشان خارج می‌شد.

هر آن کس که دستور بد بر درش فزاینده افسر و کشورش
همه عهد کردند یک با دگر که هرگز نگویند از آن بوم و بر
همه یکسر از بیم پیچان شدند ز هول شهنشاه بی‌جان شدند
(همان)

۵- گیو با گسپ دبیر در خصوص او می‌گوید:

جهان‌بان ما تا جهان آفرید کسی زین نشان شهریاری ندید
که جز کشتن و خواری و درد و رنج زکهرتر نهان کردن رای و گنج
از این شاه ناپاک‌تر کس ندید نه از نامداران پیشین شنید
(شاهنامه، ۱۳۷۹: ۶/ ۳۸۹-۳۹۰)

۶- او حتی به پسرش بهرام که نزد منذر و نعمان تربیت درستی یافته بود رحم نکرد و او را زندان کرد. تا این که بهرام در جشن سده با خواهش طینوش رومی آزاد شد و نزد دایگان خود بازگشت.

۷- منیت یزدگرد بزه‌کار، وقتی به توس آمد و برای درمان خونریزی بینی خود به توصیه پزشک خود به چشمه سو رفت و از آب دریا لختی بر سر نهاد و خوب شد یک‌باره:

منی کرد و گفت اینت آیین و رای! نشستم چو بایست چندین به‌جای
(همان: ۳۸۷)

نتیجه‌کار و عاقبت یزدگرد بزه‌کار: مرگ او با اسب آبی و شادی مردم و ممانعت از به تخت نشستن فرزند او.

نحوه قیام علیه قباد

از دیگر پادشاهان ظالم، قباد پدر انوشیروان است. پادشاهی او از شانزده‌سالگی آغاز شد و به مدت چهل سال طول کشید. همه تدبیر مملکت به دست وزیر کاردانش سوفزای رقم می‌خورد. ۱- وقتی ایرانیان از کار قباد آگاه شدند همه به شیون و مویه پرداختند و قباد را نفرین کردند و آشوب همه‌جا را گرفت.

چن آگاهی آمد به ایرانیان که آن پیلتن را سرآمد زمان
خروشی برآمد از ایران به درد زن و مرد و کودک همه مویه کرد
(همان: ۶۱)

۲- اعتراض عمومی و نارضایتی در بین مردم از استبداد، قباد و ناراستی، بی‌عدالتی و ظلم او.

به نفرین زبان‌های ایرانیان بیالود و برخاست راز از میان
برآشفست ایران و برخاست گرد همی هرکسی کرد ساز نبرد
(همان)

۳- شعارهای مرگ بر قباد مردم بلند شد.
همی گفت هرکس که تخت قباد اگر سوفزا شد به ایران مباد
(همان)

۴- نکته مهم دیگر همگانی شدن اعتراض عمومی است.

سپاهی و شهری همه شد یکی نبردند نام قباد اندکی
(همان)

۵- انتقام و تظاهرات عمومی و حمله به دربار پادشاه مردم بدگویان و سعایت کنندگان را مجازات کردند و نژاد شاهی قباد هم نتوانست کاری از پیش ببرد و شاه هم عزل شد.

کسی کو بر شاه بدگوی بود بر اندیشه بد بلاجوی بود
بکشند و بردند از ایوان کشان ز جاماسب جستند چندی نشان
(همان)

۶- مردم قباد را دست‌بسته به فرزند سوفزای به نام «زرمهر» که جوانی بی‌آزار و خردمند بود تحویل دادند.

به آهن ببستند پای قباد ز فر و نژادش نگردند یاد
(همان: ۶۱)

اگرچه قباد از بزرگواری زرمهر فرزند سوفزای رهایی یافت و به هیتالیان گریخت ولی قدرت عمومی و اراده جمعی بیانگر نقش مؤثر توده مردم در حکومت بوده است. مردم جاماسب را به‌جای او برگزیدند.

ورا برگزیدند و بنشانند به شاهی برو آفرین خوانند
(همان)

دلایل قیام علیه قباد

کشتن وزیر کاردان به علت بدگمانی سوفزای که همه کارهای ملک در دست او بود با بدگمانی قباد کشته شد.

بداندیش شاه جهان کشته به سر بخت بدخواه برگشته به...
بفرمود پس تاش بیجان کنند برو بر دل دوده پیچان کند
(همان: ۶۰/۷)

نتیجه کار: محاصره کاخ شاهی و عزل قباد و دست‌گیر کردن او و فرار شاه به هیتالیان.

۱- دوره دوم حکومت قباد و قیام مزدک
قباد با کمک بیگانگان با سی هزار سپاه به ایران آمد و با کنار زدن جاماسب باز به تخت نشست. در همین دوران قحطی فرارسید و نابرابری‌های اجتماعی به اوج خود رسید و مزدک قیام کرد.

۲- مزدک با استدلال‌های خود برای قباد در ایام سختی و قحطی انبارهای گندم و آذوقه‌ی صاحبان قدرت را برای مردم باز کرد و قوی و ضعیف و دارا و ندار برابر شدند. عقیده مزدک بر این بود که:

همی گفت هرکو توان گر بود تهی دست با او برابر بود
نباید که باشد کسی برفزود توان گر بود تار و درویش پود
(همان: ۷۳)



۳- با استدلال‌های مزدک قباد به کیش مزدک گروید. او این ایدئولوژی را عمومی کرد و قباد هم:

چو بشنید در دین او شد قباد ز گیتی به گفتار او بود شاد
(همان: ۷۴)

۴- مزدک در قیام خود پا را از این فراتر گذاشت و گفت:

جهان راست باشد که باشد به چیز فزونی توانگر چرا جست نیز
زن و خانه و چیز بخشیدنی است تهیدست کس با توانگر یکی است
(همان)

رونق آیین مزدکی

مخالفت‌ها و اقدامات بر ضد قیام مزدکی

۱- مخالفت اشراف و موبدان و کسرا با آیین مزدکی

چنان دان که کسری نه بر دین ماست ز دین سرکشیدن ورا کی سزاست؟
یکی خط دستش بیاید ستد که سر باز گرداند از راه بد
(همان: ۷۵)

۲- مجلس گرفتن کسرا؛ پذیرش این که اگر مزدک پیروز شد کسرا به دین او درآید و اگر مغلوب شد مزدک و همه مزدکیان را قباد در اختیار کسرا قرار دهد در مجلس بحث موبدان سؤال‌هایی از مزدک کردند که:

یکی دین نو ساختی پر زبان نهادی زن و خواسته در میان
چه داند پسر کش که باشد پدر؟ پدر هم‌چنین چون شناسد پسر؟
چو مردم برابر بود در جهان نباشند پیدا کهان و مهان
که باشد که جوید در کهتری چگونه توان ساختن مهتری؟
که باشد مرا و ترا کارگر چو مردم جدا ماند از به بتر
کسی کو مُرد جای و چیزش کراست چو شد کارگر بنده با شاه جفت
(همان: ۷/ ۷۸)

۳- تأثیر سخن موبدان و پیروز شدن کسرا و موبدان در همه‌جا پیچید و به اتفاق گفتند مزدک نباید وزیر قباد باشد چراکه دین یزدان را تباه می‌کند.

۴- قباد مزدک و تمام پیروان مزدکی را به کسرا سپرد و او مزدک و سه هزار تن از یارانش کشت.

بکشندشان هم به‌سان درخت ز بر پای و زیرش سر آکنده سخت
(همان: ۸۰)

نحوه قیام علیه بی‌دادگری هرمزد

ستم‌گری هرمزد پسر انوشیروان نیز کم از ظالمان دیگر نیست به گفته مسعودی در مروج الذهب: «به سال دوازدهم شاهی هرمزد، کار ملک پراکنده شد و ارکان آن بلرزد و دشمنان روسوی او کردند و یاغی وی بسیار شد» (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۶۵). از ظالم‌ترین پادشاه دوره ساسانی هرمزد را می‌توان نام برد.

دلایل قیام علیه هرمزد

۱- کشتن مخالفان؛ او با ناجوان‌مردی مخالفان خود را از ترس به دست خود به زندان می‌افکند و با زهر می‌کشد.

هر آن‌کس که نزد پدرش ارجمند بدی شاد و ایمن ز بیم گزند
یکایک تبسه کردشان بی‌گناه بدین‌گونه بد راه و آیین شاه
(همان: ۴۷۰/۷)

۲- ضدیت با موبدان؛ بدگمانی و قتل موبدان ایزد گشسب، برز مهر و ماه آذرش، او با نیرنگ و خدعه پس از دعوت آن‌ها به مهمانی آنان را زهر خوراند.

همی ساخت هرمز کزین هر سه مرد یکایک برآرد به ناگاه گرد
(همان: ۴۷۱)

وقتی از کارآگاهان فهمید ایزد گشسب اسرارش را به موبدی که دوست اوست گفته، حکم به قتل او می‌دهد.

شنیده یکایک به هرمزد گفت دل شاه با رای بد گشت جفت
از ایزد گشسب آنگهی شد درشت به زندان فرستاد و او را بکشت
(همان: ۴۷۳-۴۷۴)

پس از کشتن موبد موبدان کمر به قتل بهرام آذر بست. از او در مورد «سیما برزین» پرسید: بپرسم که این دوستدار تو کیست بد است از پرستنده‌ی ایزدی است
تو پاسخ چنین ده که این بد تنست بدان‌دیش وز تخم آهرمنست
وزان پس ز من هرچه خواهی بخواه پرستنده و مهر و تخت و کلاه
(همان: ۴۴۷)

بهرام آذر از ناچاری سخن او را پذیرفت وقتی هرمزد بزرگان را در مجلس جمع کرد. هرمزد از بهرام آذر پرسید که «سیما برزین» کیست؟ بهرام آذر گفت: تمام ویرانی این ملک از سیما برزین است که وقتی مهران حکومت انوشیروان جمع بودند و انوشیروان تخت شاهی را می‌خواست به پسرانش واگذار کند، همه گفتیم:



که این ترک‌زاده سزاوار نیست کس او را به شاهی خریدار نیست...
 تو گفستی که هرمز به شاهی سزاست کنون زین سزا مر ترا این جزاست
 (همان: ۴۸۰)

به همین دلیل من به دشنام تو زبان گشودم که تو خود تخم بدی را کشتی و نزد انوشیروان
 هرمز را به شاهی برگزیدی.

هرمزد از شنیدن این سخنان شرمسار شد و دستور داد هر دو را به زندان انداختند و «سیمای
 برزین» را کشت. وقتی «بهرام آذر مهان» این موضوع را شنید از هرمز خواست که به صندوقچه
 سر بسته پدر دست یابد که در آن انوشیروان به خط خود به ستم‌گری هرمزد اشاره کرده بود.
 وقتی بهرام آذر آن را گفت دژخیمان هرمزد او را تبه کردند.

۲- دشمنی با بهرام چوبین، از ظلم‌های دیگر هرمزد بی‌اعتمادی به بهرام چوبینه سردار سپاه
 او بود که سال‌ها صادقانه در خدمت او جنگید ولی با سعایت برخی از درباریان که بخشی از
 غنائم را بهرام تحویل نداده هرمزد به او بدگمان شد و «هرمز دستور داد تا به بهرام نامه بنگارند
 و او را سرزنش کنند و خوارش بشمرند و بخواهند که آن گوشواره‌ها و موزه‌ها را بازفرستد و خود
 برای او پنبه و دوک و لباس زنانه فرستاد» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۱). بهرام هم لباس‌های زنانه را پوشید
 و در مقابل سپاهیان خود حاضر شد سپاهیان از این کار حیران شدند روند حوادث بهرام را به
 مقابله با هرمزد سوق داد و زمینه را برای قیام بهرام فراهم ساخت و هدف خود را برانداختن
 سلطه ساسانیان اعلام کرد.

چو آزمه‌ها بر زمین برزنیم همه بیخ ساسانیان برکنیم
 نه آن تخمه را کرد یزدان زمین گه آمد که برخیزد این آفرین
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۲۷۵)

بعد از این بهرام برای تضعیف هرمزد به نام خسرو پرویز پسر هرمزد سکه زد تا بین پدر و پسر
 اختلاف بیندازد. سپس نامه‌ای به هرمزد نوشت و حمایت خود از خسرو را اعلام کرد. هرمزد با
 دیدن سکه‌ها و نامه بهرام گمان برد بهرام به دستور خسرو بر او شوریده فردی را مأمور کشتن
 خسرو کرد اما خسرو از خشم پدر مطلع و شبانه از تیسفون به آذربایجان گریخت (دینوری، ۱۳۶۸:
 ۱۱۲) و (مسعودی، ۱۳۴۴: ۱/۲۶۶).

هرمزد، بندوی و گسته‌م را که برادران همسرش بودند به بند کشید. او آیین‌گشسب را به
 مذاکره با بهرام فرستاد ولی قبل از مذاکره با بهرام کشته شد این امر باعث آشفتگی در حکومت
 شد خبر به بندوی و گسته‌م رسید، دایه‌های خسرو پرویز برای مقابله با خطر قیام بهرام که قیام
 واقعی بود کوشیدند هرمز را از شاهی برکنار کنند. آنان زندانیان را به شورش دعوت کردند و

زندانیان را شکستند و از فرمان شاه سر پیچیدند همه مسلح شدند و به ایوان هرمزد حمله کردند. مردم وقتی این خبرها را شنیدند تاج از سر او برداشتند هرمزد را از مقام شاهی عزل کرده و از تخت نگونسارش کردند بر چشمش داغ نهادند و آن چه در گنج او بود غارت کردند تاج و کمر بند شاهی او را برای خسرو که در آذربایجان بود فرستادند. بدین ترتیب خسرو بازگشت و در تیسفون به تخت نشست. بهرام که از این جریان ناراحت بود به انتقام خواهی از هرمزد و کور کردن او به جنگ سوی تیسفون آمد و خسرو پرویز شکست خورد و ناچار به روم گریخت و بهرام وارد پایتخت شد و برای مشروعیت دادن به کار خود شهريار فرزند کوچک هرمزد را پادشاه کرد و خود نایب السلطنه شد.

بهرام با بخشش‌های زیاد حکومت خود را مستحکم کرد اما توطئه‌های متعدد و حرکت مخالفان از تیسفون کانونی در آذربایجان به وجود آورد و با حمله خسرو که با حمایت پادشاهان روم صورت گرفت بهرام به نزد ترکان گریخت ولی با اجیر کردن غلامی، به نام قلون بهرام نا جوانمردانه کشته شد.

نتیجه کار: عزل شدن پادشاه و میل کشیدن به چشم او.

قیام علیه خسرو پرویز

پس از آن که خسرو را برای پادشاهی به تیسفون آوردند. تاج شاهی را بر سرش گذاشتند مردم به استقبال خسرو پرویز شتافتند و پس از به تخت نشستن پوزش ظلم‌های پدر را خواست موارد متعددی از ظلم و کینه‌توزی در ایام حکومت سی و هشت ساله او مانده است.

دلایل قیام علیه خسرو

۱- او پس از مدتی بی‌داد را شروع کرد در نتیجه سپاه از او گریزان شدند. با این که هرمزد قصد جان خسرو پرویز را می‌کرده و می‌خواست او را با زهر مسموم کند ولی وقتی به پادشاهی می‌رسد از پدر خود دل‌جویی می‌کند. هرمزد سه آرزو از او می‌خواهد. آرزوی سوم آن که گسته‌م و بندوی را که او را نابینا کردند کور کند.

سیم آرزو آنک خال تواند
پرستنده و نا هـمال تواند
نپینند از این پس جهان را به چشم
بریشان برانی برین سوک خشم

(همان: ۶/۸)

۲- کشتن بهرام چوبین، بهرام از آن چه بر هرمز رفته، ناراحت و خشمگین است و عمل خسرو را نمی‌پسندد خسرو به فکر شبیخون می‌افتد ولی شکست می‌خورد. سپاهش به بهرام می‌پیوندد و خود قصد فرار می‌کند. بهرام به دنبال او می‌رود هرمزد او را به سوی قیصر روم می‌فرستد. قیصر نیز با تردید زیاد و با گذاشتن شروط بسیار راضی به کمک می‌گردد. خسرو پرویز همه آن‌ها را

می‌پذیرد. خسرو با پذیرفتن شرط‌های قیصر روم به جنگ با بهرام چوبین می‌رود تا میهن خود را باز پس بگیرد و بهرام را که مردم و سپاه با اویند براندازد. «حکومت بهرام یک سال (۵۹۱-۵۹۰ میلادی) ذکر شده است» (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۹). به هر حال خسرو از طریق مردانگی و دلاوری نمی‌تواند بر بهرام چیره گردد و تنها از طریق اجیر کردن قاتلی، موفق به کشتن بهرام می‌شود، نام این قاتل در شاهنامه قلون است.

۳- پس از دفع خطر بهرام، گرچه ادعای دادگری می‌کند به انتقام پدر، خال خود بندوی را به قتل می‌رساند.

نهادند خون و میی چند خورد	همان روز بندوی را بند کرد
و زان پس چنین گفت با رهنمای	که او را هم‌اکنون بیر دست و پای
ببرید تا او به خون کیان	چوبی دست باشد میندد میان
بریدند و هم در زمان او بمرد	پراز خون روانش به یزدان سپرد

(همان: ۸/ ۲۱۹)

۴- پس از کشتن بندوی، گسته‌م را هم از خراسان فراخواند تا این‌که با خیانت گردویه شی تیره گسته‌م کشته شد.

سپهد به تاریکی اندر بمرد	شب و روز روشن به خسرو سپرد
--------------------------	----------------------------

(همان: ۲۲۸)

با این‌که خسرو پرویز خود شاهد بی‌دادگری پدر بود ولی برخلاف قول و وعده خود در آغاز پادشاهی به قول فردوسی «ز ایران و توران برآورد گرد» و بیداد را پیشه خود کرد:

به نفرین شد آن آفرین‌های پیش	که چون گرگ بی‌دادگر گشت میش
چو بی‌نان و بی‌آب و بی تن شدند	از ایران سوی شهر دشمن شدند
هر آن‌کس کزان بتری یافت بهر	همی دود و نفرین برآمد ز شهر

(همان: ۲۹۹)

۵- مردم به ستوه آمدند و پهلوانان و مهتران «از ایران سوی شهر دشمن شدند» چون سپاه از او برگشت. زاد فرخ که از نام‌آوران شاه بود هم از او ناامید شد و با همدستی سپاه، شیرویه را از بند آزاد کردند و دستور دادند پاسبانان شهر به نام قباد بانک آسوده بمانند سردهند. خسرو به دست پسرش شیرویه گرفتار شد. سپس او را بند کرد و به تیسفون فرستادند وعده‌ای را بر او موکل کردند. پس از مدتی چون سرداران سرکش و یاغی از زنده ماندن خسرو بیمناک بودند قباد را به کشتن او واداشتند و پانزده فرزند او را کشتند و سلطنت او به پایان رسید.

بشد مهر هر مزد خنجر به دست
سبک رفت و جامه ازو در کشید
در خانۀ پادشاه را ببست
جگرگاه شاه جهان را درید
(همان: ۳۶۲)

نتیجه کار: در بند کردن پادشاه و کشتن او.

نحوه قیام علیه فرآیین گراز

۱- مردم به دشنام دادن به او لب باز کردند و آرزوی مرگ او را کردند. به سرعت شورش علیه او شکل گرفت.

به دشنام لب‌ها بیاراستند
همه دیده‌ها زو شده پر سرشک
جهانی همه مرگ او خواستند...
جگر پر زخون شد بیاید پزشک
(همان: ۳۸۸)

۲- تا این که سرداری از اصطخر به نام هرمز شهران گراز گفت: اگر با من هم‌داستانی کنید او را تباہ می‌سازم. سپاهیان با او هم‌رأی شدند و گفتند:

همه لشکر امروز یار توایم
گرت زین بد آید حصار توایم
(همان: ۳۸۹)

۳- روزی در شکار تیری به چله‌ی کمان پیوست و از قفا بر پشت فرآیین زد و کشور بی شاه ماند.

به شورش‌گری تیر با زه بیست
بزد تیر ناگاه بر پشت او
ز باره بیفتاد سر سرنگون
همه تیر تا پر در خون گذشت
ز باره بیفتاد شد سرنگون
بپیچید و برزد یکی باد سرد
چو شد غرق پیکانش بگشاد شست
بیفتاد تازانه از مشت او
روان گشت زان زخم او جوی خون
سر تیر از ناف بیرون گذشت
روان گشت زان زخم او جوی خون
به زاری بران خاک تیره ز درد
(همان: ۳۸۹)

دلایل قیام علیه فرآیین گراز

پس از شیرویه (قباد)، فرآیین گراز به قدرت رسید در طول مدت پنجاه روز قدرت او از همان آغاز، رفتارهای ناشایست، زراندوزی، روی‌گردانی از داد و ریختن خون بی‌گناهان را شروع کرد به طوری که نتوانست دوام آورد و مردم ایران از او روی‌گردان شدند. خون بی‌گناهان را می‌ریخت تا این که به سرعت سپاه از او روی برگرداند.

فرآیین همان ناجوانمرد گشت
همی زر باچشم بر دوختی
ابی داد و بی بخشش و خورد گشت
جهان را به دینار بفروختی



همی ریخت خون سر بی‌گناه از آن پس برآشت از وی سپاه
(همان: ۳۸۷-۳۸۸)

در دوره تاریخی اختلاف بین نهاد دین و حکومت و بدبینی پادشاهان به وزیران و بدگمانی، درگیری و کشتن موبدان و تعدی به حقوق عامه سبب قیام‌های گسترده علیه نهاد حکومت شده است. به گزارش فردوسی در شاهنامه، ایرانیان دستکم شش بار در زمان ساسانیان علیه ظلم و بی‌دادگری‌های حکومت قیام می‌کنند که دو قیام از شش قیام، حرکت‌ها و جنبش‌های مسالمت‌آمیز و غیرمسلحانه بوده است (مرادی غیاث‌آبادی، ۱۳۹۱: ۲۱).

بررسی و تحلیل قیام‌ها

از مجموع قیام‌های توصیف‌شده دریافتیم چرا این همه قیام در دوران اسطوره‌ای، پهلوانی و به‌خصوص در دوره تاریخی روی داده است. با توجه به مطالعه‌ای که انجام شد دریافتیم عوامل متعددی در شکل‌گیری این قیام‌ها مؤثر بوده است از جمله این عوامل، بی‌دادگری و ظلم حاکمان بر فرودستان به‌انحاء مختلف و نارضایتی از عمل‌کرد آنان بوده است؛ همان‌گونه که در رفتار ضحاک، نوذر، قباد، هرمزد، خسرو پرویز و فرآیین‌گراز مشاهده کردیم. عامل مهم دیگر در این نارضایتی و شورش‌ها بنده‌ی گنج و دینار شدن و رها کردن ملک و پرداختن به خوش‌گذرانی و دوری از انسانیت و بی‌خردی بوده است. این رفتار در عمل‌کرد نوذر-که در نهایت با پادرمیانی سام به نتیجه رسید- دیده می‌شود. عامل دیگر تأثیرگذار در این امر منیت و ادعای خدایی و رخت بر بستن فرّه ایزدی از پادشاه بوده که در رفتار جمشید و یزدگرد بزهدار مشاهده شد و هر دو به طرز فجیعی کشته شدند. نایاب شدن راستی و نیکی، منسوخ شدن آیین فرزنانگان، خوار شدن هنر و باز شدن دست دیوان در کارهای زشت و خوار شدن هنر از دیگر عوامل مهم خیزش‌ها و نارضایتی از رفتار حاکمان بوده است و در نهایت اقدام به سرکوب و زندان و دربند کردن مخالفان، مسموم کردن و زهر خوراندن، کشتن، سوزاندن و به دار آویختن معترضان و کسانی که بیم مخالفت آنان با پادشاه می‌رفت از دلایل عمده قیام‌ها است که در این جستار به آن‌ها پرداخته شد. در نتیجه این شورش‌ها و قیام‌ها اتفاقاتی برای حاکمان روی داده که عمدتاً به عزل و قتل پادشاه منجر شده است. زمانی که حکومت اصلاح‌ناپذیر شد چاره کار از نظر فردوسی در شورش و قیام مسلحانه است. ذیلاً قیام‌های مردمی و دلایل و نحوه آن‌ها که به سقوط و عزل و قتل پادشاه منجر شده و به تغییر حاکمیت انجامیده به شرح زیر است.

نام پادشاه	دلایل قیام	نحوه قیام	نتیجه قیام
جمشید	منیت و غرور	مخالفت موبدان - خیزش و جنگ - هرج و مرج	فرار پادشاه تا صدسال - اره شدن به دست ضحاک - مرگ
ضحاک	خوار شدن هنر - کشتن سوختن - سربریدن	قیام کاوه - تصرف کاخ به وسیله فریدون - کوبیدن گرز بر سر ضحاک	دریند افتادن ضحاک - سقوط حکومت
قباد	کشتن وزیران کاردان سوفزای	اعتراض عمومی - شعار مرگ بر قباد - تظاهرات عمومی	عزل شاه و فرار به هیتالیان
هرمزد	کشتن موبدان - خیانت در حق بهرام زهر دادن به خسرو	حمله مردم به کاخ - برداشتن تاج از سر هرمزد - سرنگون سار کردن او	عزل و میل کشیدن به چشم هرمزد
خسرو پرویز	ظلم و بی داد - کشتن بهرام و خاله هایش بندوی و گستههم	نفرین عمومی - برگشتن سپاه از او - به تدبیر زاد فرخ بند کردن او و به تیسفون فرستادنش به دست پسرش شیرویه	عزل و کشتن خسرو با ۱۵ پسرش
فرابین گراز	زراندوزی - کشتن بی گناهان	خون شدن جگرها از دست او - دشنام دادن عموم -	کشته شدن به دست شهران گراز با تیری که بر قفای او زد

نمونه قیامهایی که با واسطه های داخلی و یا خارجی به آرامش رسیده و به مصالحه منجر شده است:

نام پادشاه	دلایل قیام	نحوه قیام	نتیجه
نوذر	بی دادگری - مخالفت با موبدان	شورش عمومی - درخواست عزل -	واسطه گیری سام، برگشت به قدرت
یزدگرد بزهکار	ترساندن مردم بی ارج شدن خرد، منیت	پس از کشته شدن او به وسیله اسب آبی مردم نگذاشتند از نژاد او کسی به تخت بنشینند.	واسطه گیری نعمان و منذر



نمونه قیام‌هایی مردمی که سرکوب شده:

نام قیام	دلایل قیام	نحوه مقابله	نتیجه
مزدک	نابرابری اجتماعی - قحطی - نظام طبقاتی	تقابل با موبدان - مخالفت اشراف - مجلس ساختن کسرا-	کشتار مزدکیان و قتل مزدک شکست قیام
بهرام چوبین	بدگمانی پادشاه به او - فرستادن لباس‌های زنانه برای او	برگشتن سپاه از هرمزد و خسرو قدرت گرفتن بهرام - گماشتن شهریار فرزند هرمزد به شاهی و نایب‌السلطنه شدن بهرام	اجیر کردن قلون و کشته شدن بهرام - شکست قیام

موضوع مهم دیگری که از خلال قیام‌های شاهنامه استنباط شد، این است که فردوسی علی‌رغم آن که اثر خود را به زندگی شاهان اختصاص داده اما به خیزش‌ها و قیام‌ها نیز پرداخته است، مقصود او از توصیف خیزش‌های مردمی و قیام‌های ذکر شده آن است که او واقعاً قصد نداشته تا کتاب و سرگذشت پادشاهان را بنویسد بلکه خواسته تا بی‌طرف و بدون سوگیری، اوضاع اجتماعی و رفتار حاکمان را بیان کند. او نخواست در مقابل رفتار خشونت‌بار شاهان سکوت کند. دوم این که او خواسته تا کتابش عبرتی برای حاکمان زمان خود و شاید آیندگان باشد تا عاقبت بی‌دادگران و رفتارهای ظالمانه آن‌ها را که در نهایت به سقوط انجامیده ببینند و عبرت گیرند و دریابند که نتیجه ستم‌کاری و بی‌داد چه شده است؟ او نشان می‌دهد برخی حاکمان سخت‌جانه‌اندیش و مستبد هستند و وجودشان سرشار از بدگمانی است. برخی از آنان بی‌خرد و خودکامه و بی‌دادگرند. این بی‌دادگری سبب به هم ریختن سامان جامعه شده و باعث شده فرّه ایزدی از آنان بگسلد. در نتیجه فرجام خوبی هم در انتظار آنان نبوده است. چهارمین نکته آن که فردوسی به‌عنوان خردمندی برای برون‌رفت از وضع موجود و مقابله با بی‌دادگران راهکار قیام و شورش را پیشنهاد می‌دهد و این نکته را یادآور می‌شود که تراکم قدرت در دست یک نفر منجر به استبداد رأی و انحراف از دادگری می‌انجامد و این موضوع را به حاکمان گوشزد می‌کند که نباید دین و سیاست را - آن‌گونه که در رفتار جمشید و نوذر دریافتیم - به هم آمیخت.

شورش‌ها و قیام‌های شاهنامه نشان می‌دهد از آغاز ساختار شاهی و حکومت‌های ایرانی، مردم در جامعه نقش داشته‌اند و بی‌تفاوت در برابر عمل کرد حکومت‌ها نبوده‌اند. دیگر این که اکثر این قیام‌ها مردمی بوده است. برخلاف تصور برخی که قیام‌ها را منحصر به بزرگان و لشکریان می‌دانند ریشه این قیام‌ها مردمی و از طبقات اجتماعی فرودست بوده است. پنجمین نکته این که نقش دین و موبدان در تحریک عامه علیه پادشاهان بسیار مهم و تأثیرگذار بوده است و موبدان در بسیاری از این شورش‌ها نقش مستقیم داشته‌اند. علاوه بر این که فردوسی در شاهنامه به قیام‌ها اشاره کرده، رفتار حاکمان را با نصایح خود در پایان داستان‌ها به‌نقد کشیده است. فردوسی بدون

مسامحه به افشاگری نقش پادشاهان بی‌دادگر پرداخته و به صراحت در مقابل رفتار پادشاهان ستم‌گر و بیدادگر ایستاده، همان‌گونه که از عمل کرد پادشاهان نیک حمایت کرده است.

نتیجه‌گیری

در این جستار ضمن توصیف قیام‌ها، اطلاعات و نشانه‌هایی از تأثیر قیام‌ها بر ذهنیت ایرانی در دوره‌های مختلف شاهنامه نشان داده شد. اوج نقش‌آفرینی بدنه اجتماعی در قیام‌های مردمی در روند حکومت بی‌دادگران ارائه شد و مشخص شد در تمام ادوار شاهنامه مقابله با بی‌دادگری شاهان از سوی طبقات اجتماعی وجود داشته است که حاصل آن تغییر و سرنگونی حاکمان ستم‌گر بوده است. این نشانه‌ها حاکی از ظرفیت فراوان شاهنامه و انطباق آن با روحیات ظلم‌ستیزی ایرانیان دارد. از آغازین قیام و شورش عمومی علیه جمشید و فراری شدن او از دست مردم و درنهایت اره شدنش به دست ضحاک تا قیام کاوه آهنگر و مردم ایران بر ستم‌گری ضحاک و برافراشتن بیرق کاویانی و سقوط او به دست فریدون و در بند کشیدنش و شوریدن مردم ضد نوذر که درنهایت با پادرمیانی سام ختم به خیر شد و قیام عمومی علیه یزدگرد بزهکار که جز کشتن و درد و رنج نصیبی عاید مردم خود نکرد و کشته شدن او در حادثه اسب آبی و ممانعت مردم از به تخت نشستن فرزندش بهرام که درنهایت با واسطه نعمان و منذر و ابراز لیاقت خود از بین صد تن از سرافرازان که باعث بازگشت او به قدرت شد تا قیام علیه قباد پس از کشته شدن سوفزای و شعار مرگ بر قباد که درنهایت باعث گریختن او به هیتالیان شد و همچنین قیام مزدک علیه نابرابری‌های موجود در دوره دوم حکومت قباد و درنهایت قلع‌و‌قمع مزدکیان به دست کسرا و بی‌دادگری هرمزد با کشتن موبدان و ناسازگاری با بهرام چوبین از سرداران سپاهش که در انتها به عزل از مقام شاهی او انجامید و بر چشمش داغ نهادند و عصیان بزرگان ایران بر خسرو پرویز و خلع وی از پادشاهی و کشته شدنش و بیزاری جستن سپاهیان از رفتار فرآیین گراز و سرانجام به هلاکت رساندن وی همه نمونه‌هایی از کوشش‌های مردمی در جهت تغییر اوضاع حکومتی بوده است. در حماسه فردوسی برخی حاکمان به علت بی‌داد فرجام خوبی نداشته و معمولاً به شکل‌های مختلف سرنگون شده و به قتل رسیده و یا کور شده‌اند.

به گزارش فردوسی در شاهنامه، دستکم شش بار پادشاهان با اراده خود قدرت را واگذار نکرده و به علت ستم و بی‌داد به شکل‌های مختلف عزل و یا کشته شده‌اند؛ در دوره اسطوره‌ای جمشید به دلیل منیت فرار کرد و درنهایت به دست ضحاک دو نیم شد. در دوره پهلوانی ضحاک به بند کشیده شد و نوذر هم با واسطه‌گری سام به حکومت بازگشت. در بخش تاریخی، قباد به



دلیل کشتن سوفزای و هرمزد پسر انوشیروان، به خاطر بی‌دادگری‌هایش و خسروپرویز به دلیل کشتن به قدرت رساندگانش و فرآیین به دلیل ظلم و خونریزی از حکومت عزل و یا کشته شدند. از پادشاهانی که در این دوره با شورش و قیام مردم مانع ادامه حکومت آنان شدند یزدگرد بزه‌کار بود که پس از مرگش مردم اجازه نمی‌دادند از نژاد او کسی به تخت برسد تا با واسطه‌گری نعمان و منذر، بهرام به قدرت رسید. فردوسی برای برقراری داد و عدالت یکی از راه‌های مقابله با حکومت‌های خودکامه را برای رسیدن به جامعه آرمانی قیام و شورش همگانی را پیشنهاد می‌کند.

دو بار دیگر که جنبش‌ها در جهت اصلاحات دینی و اجتماعی بوده‌اند، این کوشش‌ها به فجیع‌ترین شکل ممکن سرکوب شدند. جنبش مزدک و مزدکیان هم که به دنبال نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی بود شکست خورد و مزدک و سه هزار نفر از مزدکیان را نیز به فرمان انوشیروان عادل زنده‌به‌گور کردند.



فهرست منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۱). *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*. تهران: امیرکبیر.
- اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا)*. ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران.
- اوجاجی شیرمرد، رضا. (۱۳۹۰). *مردم‌سالاری و خودکامگی در شاهنامه فردوسی*. استاد راهنما: امیرحسین ماحوزی دانش‌گاه آزاد اسلامی رودهن.
- پرهام، باقر. (۱۳۷۳). *با نگاه فردوسی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران*. تهران: نشر مرکز.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک. (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی مشهور به غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نشر قطره.
- دیاکونوف، میخائیل وویچ. (۱۳۸۲). *تاریخ ایران باستان*. ترجمه روحی ارباب. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود. (۱۳۶۸). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۶۹). *تراژدی قدرت در شاهنامه*. تهران: نیلوفر.
- رضا قلی، علی. (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی خودکامگی*. تهران: نشر نی.
- سرامی، قدم‌علی. (۱۳۷۳). *از رنگ گل تا رنج خار شکل شناسی قصه‌های شاهنامه*. تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: فردوس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه فردوسی*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کسرای، محمد سالار. (۱۳۸۶). «اندیشه سیاسی فردوسی». *فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی*. سال چهارم، شماره هفتم. صص ۲۱۳-۲۳۴.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۴). *داستان بهرام چوبین*. ترجمه منیژه احدزادگان آهنی. تهران: طهوری.
- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۷۰). *مازهای راز (جستارهایی در شاهنامه)*. تهران: نشر مرکز.



- مرادی غیاث‌آبادی، رضا. (۱۳۸۴). *رنج‌های بشری*. شاهنامه فردوسی و گزارش قیام‌های مردمی. پژوهش‌های ایرانی.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۴۴). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مهرکی، ایرج و اشرف عبدالاحدی. (۱۳۹۲). «قیام بهرام چوبین در شاهنامه فردوسی». *فصل نامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی*. دوره ۵، شماره ۱۸. صص - ۱۴۷ - ۱۶۴.

